

زیبایی‌شناسی قصص قرآن کریم

غلامعباس رضایی هفتادُر

دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران

شعیب علی‌خواجه*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد

(از ص ۷۱ تا ۸۶)

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۲/۱۲، تاریخ پذیرش: ۹۳/۰۵/۱۸

چکیده

زیبایی‌شناسی قصص قرآن کریم به معنای شناسایی بخشی از جمال و هنر بیان قرآن است. قرآن کریم کتاب داستان‌سرایی نیست، اما قصه‌های واقعی خویش را که اهداف دینی - تربیتی دارند، با قالبی هنری، اسلوبی بلاغی و تصاویری زنده و پویا بیان کرده که با اندک دقتی می‌توان به جنبه‌های هنری آن در محتوا و ساختار پی برد. ساختار هندسی قصص مذکور به‌گونه‌ای ارائه شده‌اند که می‌توان بیشتر عناصر داستانی همچون عنصر شخصیت، حادثه، گفت‌وگو، پی‌رنگ، زمان و مکان را در آنها یافت و بررسی کرد. این عناصر با توجه به هدف و کارکرد قصه‌ها در مواضع مختلف به‌گونه‌ای خاص به کار گرفته شده‌اند؛ چنانچه سه مورد اول به طور برجسته در قصص قرآن به کار رفته‌اند؛ پی‌رنگ نیز باعث ارتباط محکمی میان اجزای قصص قرآن شده، اما دو مورد اخیر اهمیت چندانی نداشته و کمتر مورد توجه قرار گرفته است. بنابراین هیچ یک از عناصر قصص در قرآن کریم، مقصود بالذات نیستند. در تحقیق حاضر سعی بر آن است که علاوه بر بیان کلیاتی، مانند: مفهوم لغوی و اصطلاحی دو کلمه زیبایی و قصه، اسلوب، روش عرضه و عناصر قصص قرآن کریم بررسی شود.

واژه‌های کلیدی: قرآن، قصص، زیبایی‌شناسی، عناصر.

طرح مسئله

از آنجا که قرآن کریم کتابی آسمانی و دارای قداست است، سخن گفتن دربارهٔ زیبایی‌شناسی قصص آن، دقت خاصی را می‌طلبد. قصه یکی از کهن‌ترین جلوه‌های هنر در زندگی بشر است. گرایش به قصه در نهاد آدمی به ودیعت گذارده شده و خداوند متعال برای تکامل و تعالی بشر، بهترین و زیباترین قصه‌ها را در اوج فصاحت و بلاغت، بیان فرموده است.

هدف اصلی قرآن از نقل قصه‌ها، نجات انسان از تاریکی‌ها و گمراهی‌ها و رساندن وی به روشنایی‌ها و هدایت است. اساساً قرآن کریم، کتاب داستان و داستان‌سرایی نیست؛ اما داستان‌های آن از جنبه‌های هنری و زیبایی‌شناسی، ویژگی‌های منحصر به فردی دارند؛ چراکه قرآن سراسر هنر است.

در خصوص قصص قرآن که از شیرین‌ترین مباحث علوم قرآنی است، تاکنون پژوهش‌هایی به انجام رسیده است و مفسران و سیره‌نویسان از ابتدای نزول قرآن مجید تا به امروز، کتب متعدد و ارزنده‌ای را نوشته و غالباً به نقل داستان بسنده کرده‌اند؛ همچون *قصص الأنبياء* ابن کثیر، نیشابوری و... در کتاب‌های قدیم اشاره‌ای به جنبه‌های هنری و ساختاری قصص قرآن نشده، ولی در دورهٔ معاصر تلاش‌هایی در این زمینه صورت گرفته است. از آن میان، کتاب *الفن القصصی فی القرآن الکریم* اثر «محمد احمد خلف‌الله» را می‌توان نام برد. وی در این کتاب مسائلی همچون شبههٔ وجود تخیل در قصه‌های قرآن، متشابه بودن آنها، وجود اساطیر در قرآن، شک در جنبه‌های اعجاز، شک در تاریخی بودن و اصالت آنها را مطرح کرد. بنابراین کتاب‌های بعدی واکنش و جوابی در برابر آرای احمد خلف‌الله بود که کتاب *القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه* اثر «عبدالکریم خطیب» از بهترین و مهم‌ترین آنهاست. *التصویر الفنی فی القرآن و فی ظلال القرآن* اثر «سید قطب» و همچنین *بحوث فی قصص القرآن* اثر «عبدالحافظ عبدالرته» نیز در این زمینه است. در زبان فارسی نیز راجع به بررسی زوایای گوناگون قصص قرآن، پژوهش‌های پراکنده‌ای صورت گرفته که تا حدودی مسیر را برای پژوهشگران بعدی هموار نموده است. شاید بتوان کتاب *تحلیلی نواز قصص قرآن* نوشتهٔ «محمد تقی ملبوبی» را از بهترین آنها برشمرد. اما از آنجا که بحث در زمینهٔ ویژگی‌های هنری و ساختاری قصص قرآن کریم، عمر زیادی نداشته و در این باب، کار کمتری

صورت گرفته است، پژوهش درباره ماهیت، اسلوب، عناصر و دیگر موارد قصص قرآن، بحثی ضروری و حیاتی به نظر می‌رسد. بنابراین در تحقیق پیش‌رو سعی بر آن است تا این مطالب با شیوه‌ای مختصر و مفید - بدون پراکنده‌گویی - بررسی شود. برای احاطه بهتر بر بحث اصلی، ابتدا به بررسی ماهیت زیبایی، تاریخچه دانش زیبایی‌شناسی، مفهوم لغوی، اصطلاحی و قرآنی قصه پرداخته می‌شود.

ماهیت زیبایی

زیبا از مصدر زبیدن، دارای معانی متعددی است، همچون: «نیکو، جمیل، قشنگ، خوشگل، مقابل زشت، بدگل» (بهشتی، ۱۳۶۹: ۵۵).

دهخدا می‌نویسد: زیبا یعنی «جمیل، خوب، مقابل زشت، نیکو، وسیم، خوبری، قشنگ، خوشگل، درخور، لایق، سزاوار، برآز، زبیده و ازدر» (دهخدا، ۱۳۴۱: مدخل «زیبا»). زیبایی نیز یعنی حالت و کیفیت زیبا که عبارت است از «نظم و هماهنگی که همراه عظمت و پاکی در شیء وجود دارد و عقل و تخیل و تمایلات انسان را تحریک می‌کند و لذت و انبساط را پدید می‌آورد» (معین، ۱۳۶۰: مدخل «زیبایی»).

درحالی که برخی از دانشمندان زیبایی‌شناس، تعریف‌هایی برای زیبایی ارائه کرده‌اند، گروهی دیگر زیبایی را غیرقابل توصیف دانسته‌اند؛ زیرا زیبایی چیزی است که درک می‌شود ولی نمی‌توان آن را توصیف کرد (یُدِرک و لا یوصَف).

ایمانوئل کانت (Immanuel Kant) فیلسوف آلمانی (1724-1804 م.) در تعریف زیبایی می‌گوید: «زیبایی، حکم و داوری - نه حکم شناختی و منطقی - درباره یک تصور است که قوه تخیل انسان نسبت به یک پدیده ارائه می‌کند. پس زیبا به چیزی گفته می‌شود که صرفاً خوشایند و مورد رضایت شخص واقع شود، نه اینکه آن پدیده مورد علاقه فرد باشد» (کانت، ۱۳۸۱: ۲۰۲).

بنابراین از نظر کانت چیزی زیباست که صرفاً داوری و حکم برخاسته از حس باشد نه اینکه عقل در حکم و داوری دخالت نماید؛ مثلاً ممکن است فرزند برای مادر به سبب علاقه و مهر مادری زیبا به نظر آید، اما با توجه به تعریف پیش‌گفته، از نظر کانت نمی‌توان آن را زیبا دانست؛ زیرا داوری و حکم مادر در این مورد همراه با علاقه است و زیبایی فقط داوری نیست. نکته‌ای که باید در نظر داشت اینکه زیبایی

مفهومی نسبی است و نه مطلق و صفتی آشکار و حقیقتی ثابت در جهان هستی.

تاریخچه دانش زیبایی‌شناسی

زیبایی و امر زیبا در شمار مفاهیمی است که عمری به قدمت اندیشه بشر دارد. زیبایی‌شناسی دانشی است که به مطالعه در مورد زیبایی می‌پردازد و برای ارزشیابی آثار هنری به کار می‌رود. در زبان عربی با عنوان «علم الجمال» یا «جمالیات» یاد می‌شود. مطالعات فلسفی و نظری در مورد زیبایی، دانش زیبایی‌شناسی را به وجود آورده است. از این رو در تعریف آن می‌توان گفت: «زیبایی‌شناسی شاخه‌ای از فلسفه است که با طبیعت زیبایی و داوری درباره آن سر و کار دارد» یا «گستره‌ای از دانش است که با توصیف پدیده‌های هنری و تجربه زیبایی‌شناختی و تفسیر آن سر و کار دارد» (شاکر، ۱۴۲۱: ۱۸). با وجود اینکه زیبایی‌شناسی از گذشته‌های دور مورد توجه دانشمندان بوده، اما به طور صریح نمی‌توان گفت در گذشته این شاخه از دانش بشری چه نام داشته است. زیبایی‌شناسی جدید از فلسفه و هنر یونان سرچشمه می‌گیرد و در قرن هجدهم میلادی، حدود سال‌های ۱۷۳۵ الی ۱۷۵۸ م. به‌عنوان دانشی مستقل پدیدار شد؛ زمانی که فیلسوفی آلمانی به نام الکساندر گوتلیب باوم گارتن (Alexander Gottlieb Baum garten - ۱۷۱۴-۱۷۶۲ م.) واژه استتیک (Aesthetic) را، که قبلاً به معنای «نظریه حساسیت = Theory Of Perception» بود، در کتابی به همین نام برای این رشته برگزید. باوم گارتن که سودای بنیان علمی تازه در سر داشت، زیبایی‌شناسی را به عنوان «علم معرفت حسی» تعریف کرد و مکتب زیبایی‌شناسی متافیزیکی را پدید آورد. پس از او کوشش علمی و فلسفی کسانی چون کانت و هگل (Georg Wilhelm Friedrich Hegel؛ فیلسوف آلمانی ۱۷۷۰-۱۸۳۱ م.) موجب گسترش و اثبات زیبایی‌شناسی به‌عنوان یکی از شاخه‌های دانش بشر در فلسفه هنر شد. دانش زیبایی‌شناسی از آن زمان تاکنون رشد بسیاری کرده و شاخه‌های متعددی را در خود جای داده و مباحث و نظریات گوناگونی را عرضه داشته است.

زیبایی‌شناسی به عنوان دانشی مقدمه‌ای و ابزاری، بینش ما را برای دریافت زیبایی‌های قرآن کریم و چگونگی آن افزون می‌سازد و در عرصه علوم قرآنی کاربرد ویژه‌ای دارد. در حوزه بلاغت قرآنی نیز برای دستیابی به شکوفایی و

تحلیل‌های علمی و دقیق‌تر و همچنین دریافت عمیق‌تر بخشی از محتوای قرآن، مانند بسیاری از دانش‌های دیگر نیازمند آشنایی با چنین دانشی هستیم.

مفهوم لغوی، اصطلاحی و قرآنی قصّه

قصّه بر وزن فِعْلَة، مصدر نوعی از ماده «قَصَّ» به معنای خبر (ابن منظور، ۱۹۸۸: ذیل واژه قصّه)، حدیث و بخشی از کلام (رضا، ۱۹۶۰، ج ۴: ۵۸۰)، امر (الفیومی، بی‌تا، ج ۲: ۱۸۸)، آنچه که نوشته شود (صفی‌پور، بی‌تا، ج ۲: ۱۰۳۰)، شأن (خوری الشرتونی، بی‌تا، ج ۲: ۱۰۰۶)، سرگذشت پی‌جویی شده (الدامغانی، بی‌تا، ج ۶: ۱۱)، سخن و رمان (جر، بی‌تا، ج ۲: ۱۶۴۳) است.

«قَصَص» شکل اسمی ماده «ق ص ص» است که بنا به قولی در موضع مصدر قرار گرفته است. (ابن منظور، ۱۹۸۸، ج ۷: ۷۴؛ الزبیدی، بی‌تا، ج ۱۸: ۹۹)، و از معانی آن که در معاجم لغوی وارد شده می‌توان: خبر و سرگذشت (الدامغانی، بی‌تا، ج ۶: ۱۱)، پی‌جویی و دنبال کردن امر و اثر چیزی (ابن منظور، ۱۹۸۸، ج ۷: ۷۴؛ الزمخشری، بی‌تا: ۳۶۸)، اخباری که پیگیری و بازگو می‌شود (الاصفهانی، بی‌تا: ۴۰۴)، را نام برد.

با توجه به مراتب فوق می‌توان گفت که «دنبال کردن و تعقیب اثر و امر» در اغلب معانی قصّه و قَصَص وجود دارد و نیز نقطه اشتراک این دو واژه، «خبر و سرگذشت» است. بر اساس آنچه در «قاموس القرآن» آمده، «سرگذشت» را بدین جهت قصّه و قَصَص گویند، که گوینده به دنبال آن بوده و آن را پیگیری می‌کند (الدامغانی، بی‌تا، ج ۶: ۱۲).

«قَصَص» مفرد است به معنای قصّه و «قِصَص» جمع قصّه است. از این رو ضروری است که در اشاره به قصّه‌های قرآنی از واژه قَصَص استفاده کنیم.

قصّه در معنای اصطلاحی نزدیک به معنای لغوی به کار رفته است. به قول حسن‌المحامی، قصّه در اصطلاح، وسیله‌ای است برای بیان زندگی، یا قطعه‌ای از زندگی که شامل یک یا چند حادثه مرتبط با هم است؛ هر قصّه بایستی آغاز و انجامی داشته باشد (المحامی، ۱۹۷۰: ۹).

«قصّه در متون کهن مفهومی عام و فراگیر دارد و حتی در معاجم لغوی به داستان، رمان، سرگذشت، خبر، حدیث، قصه مکتوب، قصه حادثه‌ای، حکایت، افسانه و داستان‌های خیالی اطلاق می‌شده؛ اما در ادبیات امروز، داستان گسترده‌ترین مفهوم را یافته و قصّه تنها نوعی از داستان به شمار می‌رود؛ از این رو گفته شده است:

داستان اساس همه انواع ادبیات داستانی است و مصداقی کلی‌تر و جامع‌تر برای قصه، داستان کوتاه، داستان بلند و رمان است. البته هر کدام از این انواع ادبی تعریفی خاص خود دارد» (میرصادقی، ۱۳۶۷: ۲۸-۲۹).

در واقع باید گفت: داستان امروز، همان قصه دیروز است. داستان در ادبیات جدید همان نقشی را دارد که قصه در ادبیات کهن و ادبیات قبل از قرن هفدهم داشته است. همان دامنه گسترده‌ای که در گذشته در قصه به چشم می‌خورد، امروزه در واژه داستان دیده می‌شود؛ یعنی، در ادبیات جدید شاهد یک تغییر قراردادی هستیم. تغییری که در حوزه جابجایی الفاظ و معانی ظاهر شده و اینک داستان جای قصه نشسته است (ملبویی، ۱۳۷۶: ۲۳).

قصه در قرآن مجید مفهوم خاص و ویژه خود را دارد. واژه «قصه» در قرآن به کار نرفته و هر کجا این واژه مدنظر بوده از «قصص» استفاده شده است که البته تفاوتی از لحاظ معنا و دلالت لفظی میان این دو واژه وجود ندارد. عبدالکریم الخطیب در توضیح مفهوم قصه می‌گوید: هنگامی که به معنای لغوی قصه توجه می‌کنیم، می‌بینیم با مفهوم قرآنی آن تناسب دارد. قصه، مشتق از «القصص» است که به معنای «تتبع الأثر: پیگیری و تعقیب یک جریان» است. خداوند در قرآن کریم فرموده است: ﴿وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّهِ صَلِّهِ أَيُّ تَتَّبِعِي آثَارَهُ... عَلِي مَا انْتَهَى إِلَيْهِ أَمْرُهُ. قصه‌های قرآن در جستجوی حوادث و وقایع گذشته است و آنها را بر اساس آنچه که در نظر دارد بیان می‌کند، از همین رو می‌بینیم خبرهایی را که قرآن با نام قصه (از سرگذشت پیشینیان) می‌آورد، در معنا و مفهوم کلی خبر (نبأ) جای می‌گیرد (الخطیب، ۱۳۹۵: ۳۴).

بنابراین کاربرد واژه قصص در قرآن کریم همان کاربرد در نزد اهل لغت است و تفاوت زیادی در بین نیست.

واژه قصص و مشتقات آن، حدود ۲۶ بار در قرآن مجید به کار رفته است. این واژه به صورت فعلی (ماضی، مضارع و امر)، بیشتر از صورت مصدری آمده است.

روش بیان قصه در قرآن

قرآن برای بیان قصه‌ها، روش‌های گوناگونی دارد؛ هر چند ممکن است در برخی از قصه‌ها و یا قسمتی از یک قصه، روش بیان قرآن با روش قصه‌های فنی (ادبی - مصنوع)

ظاهراً شبیه باشد، اما قرآن روش خاص خود را دارد که برخی از روش‌های آن عبارت است از:

الف) فشرده‌ای از قصه بیان می‌شود، سپس به تفصیل قصه از ابتدا تا انتها پرداخته می‌شود؛ مانند قصه اصحاب کهف در سوره «کهف».

ب) گاه نتیجه داستان در آغاز می‌آید و بعد قدم به قدم، قصه از اول تا آخر به‌طور مفصل بیان می‌شود. نظیر قصه یوسف (علیه السلام) در سوره «یوسف» که ابتدا خواب یوسف (علیه السلام) و نتیجه آن را بیان می‌کند و بعد به اصل قصه و حوادث می‌پردازد.

ج) در برخی موارد، داستان به‌طور غافلگیرکننده، مستقیم و بی‌مقدمه گفته می‌شود؛ مانند قصه سلیمان (علیه السلام) و هدهد و بلقیس در سوره «نمل» و یا تولد عیسی (علیه السلام) در سوره «مریم».

د) گاهی هدف از نقل ماجرا، تکیه بر قهرمانان آن است، به عبارت دیگر قصه در حالت بیان تمثیل می‌آید. همچون قصه ابراهیم و اسماعیل (علیهم السلام) در ساختن کعبه در آیه ۱۲۷ سوره «بقره» و یا گفتگوی حضرت ابراهیم با فرزندش اسماعیل (علیهم السلام) هنگامی که مأمور ذبح وی شده بود در سوره «صافات».

ه) گاهی اوقات راز داستان، بر خواننده و حتی قهرمان قصه نیز پوشیده است. نظیر داستان موسی (علیه السلام) و بنده صالح خداوند (خضر) (علیه السلام) در سوره «کهف».

و) در برخی موارد نام شخصیت (قهرمان) قصه ذکر می‌شود. مثل قصه ابراهیم (علیه السلام) و گاهی نامی از شخصیت بیان نمی‌شود، همچون مؤمن آل فرعون در سوره «غافر».

ز) گاهی اندکی از راز قصه بر تماشاگر آشکار می‌شود و قهرمان مورد بیم است و زمانی هم ترس بر هر دو حاکم است؛ مانند آوردن تخت نزد سلیمان (علیه السلام) و درآمدن ملکه سبا به کاخ بلورین در سوره «نمل».

ح) در برخی موارد، داستان از تابلوهای مختلف تشکیل شده است. مانند سوره «یوسف» که شامل ۲۸ تابلو یا قسمت است (نک: قطب، ۱۴۱۲، ج ۴: ۲۲۸۱-۲۲۸۲؛ همو، ۱۴۰۳: ۱۸۳-۱۸۷؛ طبار، ۱۴۰۴: ۲۶۳-۲۶۷).

شیوه روایت قصه در قرآن، مخاطب را به دقت و یاری‌گرفتن از حافظه دعوت می‌کند. در واقع قرآن بر خلاف شیوه معمول قصه‌ها با برهم‌زدن شیوه کهن‌الگویی قصه‌ها، بیش از همه چیز به آموزشی بودن قصه می‌اندیشد.

روش قرآن در بیان قصه‌ها چنان متنوع است که در این مختصر، مجال بیان همه آنها نیست. علی‌رغم اینکه انسان از این جلوه‌های هنری در قصص قرآنی لذت می‌برد، ادبیات داستانی جهان اسلام، ادبیات غربی و گاه شرقی را الگوی خود ساخته است. یقیناً اگر موضوع داستان از قرآن سرچشمه بگیرد و به روش آن توجه کند، اثری کامل و جاودانه خواهد شد.

عناصر قصص قرآن کریم

قرآن کریم، عناصر قصص خود را با توجه به هدف عرضه قصه‌ها در مواضع مختلف به گونه‌ای خاص به کار می‌گیرد. عناصر قصص قرآن شامل موارد زیر است: شخصیت، حادثه، گفت‌وگو، پی‌رنگ، زمان و مکان. سه مورد اول به طور برجسته در قصص قرآن به کار رفته است؛ پی‌رنگ نیز باعث ارتباط محکمی میان اجزای قصص قرآن شده، اما دو مورد اخیر اهمیت چندانی نداشته و کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند.

در قصه‌های بلند، بر خلاف داستان‌های کوتاه، باید هماهنگی و توازن میان این عناصر برقرار باشد. در قصه کوتاه، عنصری خاص برجسته می‌شود و مدار قصه قرار می‌گیرد؛ به طوری که عناصر دیگر یا از دیده پنهان است و یا مورد توجه نیست. قصه‌های قرآن از لحاظ پراکندگی عناصر، از نوع قصه کوتاه‌اند و تنها در قصه بلند یوسف، مجموعه‌ای از عناصر به تناسب گرد هم آمده‌اند (عبدربه، ۱۹۷۲: ۵۲؛ خلف‌الله، ۱۹۶۵: ۲۹۲). به باور محققان، نحوه تقسیم این عناصر در طول دعوت اسلامی دگرگون گشته و این تفاوت پیرو هدف و کارکرد قصه‌ها بوده است؛ در قصه‌هایی که هدف اصلی، انذار و بیم‌دهی است، عنصر برجسته قصه، حادثه است. در قصه‌هایی که هدف، تثبیت قلب پیامبر ﷺ و مؤمنان بوده، شخص، عنصر بارز قصه است و در قصه‌هایی که هدف اصلی‌شان، دفاع از دعوت اسلامی و پاسخگویی به مخالفان است، گفتگو عنصر مهم را تشکیل می‌دهد (همان: ۸۰-۸۱؛ همان).

غلبه عنصر حادثه در آیات مکی بارزتر است؛ زیرا در سال‌های نخستین، جهت‌گیری دعوت به سوی انذار و بیم بود. با پیشرفت دعوت و افزایش تعداد مؤمنان، برای حفظ اسلام و دین جدید، تحمل سختی‌ها و مشکلات، مهم به شمار می‌رفت؛ از این رو عنصر بارز قصه‌ها، اشخاص بودند. زمانی که اسلام در مدینه مستقر شد و با دسیسه‌های یهود و

مشرکان روبه‌رو گشت، می‌بایست مسلمانان از لحاظ اعتقادی در جدال با اهل کتاب به‌ویژه یهود آماده‌تر می‌شدند؛ بنابراین عنصر گفتگو در قصص بروز بیشتری دارد. به عنوان نمونه قصهٔ صالح علیه السلام در سورهٔ «شمس» و «قمر»، لحنی غیر از سورهٔ «أعراف» و «شعراء» و نیز سورهٔ «نمل» دارد (سورهٔ «شمس» و «قمر» در ترتیب نزول، نسبت به دو سورهٔ دیگر مقدم‌اند).

۱. شخصیت و حادثه

حادثه و شخصیت در رابطهٔ متقابل با یکدیگرند. حوادث، گِرد شخصیت حادثه دور می‌زنند و تحولات درونی و برونی شخصیت‌ها در ارتباط با یکدیگر و محیط و شرایط زمان و مکانشان، حوادث را تشکیل می‌دهند. در کتاب قصه‌نویسی چنین آمده است:

«از نظر قصه‌نویس، حادثه تدبیری است برای واقعیت و عینیت‌بخشیدن به افکار، احساس‌ها و یا اعمال پا در هوا، قصه‌نویس از طریق حادثه‌پردازی، ابعاد اعمال و شخصیت‌ها را نشان می‌دهد... حادثه وسیله‌ای است برای افشاکردن شخصیت‌ها، برای بازکردن مشت آنها و گرفتن مج آنها در حین عمل... افکار و احساس‌ها باید در چارچوب حوادث، هیأت اعمال به خود بگیرند... قصه‌نویس حوادث را انتخاب می‌کند و به آنها شکل هنری می‌بخشد، حادثی را که ارزش گفتن ندارند، کنار می‌زند» (براهنی، ۱۳۶۸: ۱۸۱-۱۸۲).

در قصه‌های قرآنی، توازن میان شخصیت و حادثه به گونه‌ای اعجازین برقرار شده است. در هیچ‌یک از قصص قرآن، حادثه یا شخصیت به‌تنهایی محور نیست، بلکه از پیوند آنها قصه به‌وجود می‌آید. هر چند که شخصیت‌های قصص قرآن غالباً افراد بسیار بزرگی هستند (پیامبران و اولیای الهی)، ولی حوادث را تحت‌الشعاع قرار نمی‌دهند و حوادث نیز در عین حال که بسیار مهم‌اند، اشخاص را محو نمی‌کنند و هر کدام به اندازهٔ خود نقش ایفا می‌کنند. برای مثال، قصهٔ حضرت موسی علیه السلام ۱۲۰ بار در جاهای مختلف قرآن کریم به صورت پراکنده ذکر شده است. نحوهٔ چینش مطالب در قسمت‌های مختلف بر حسب پیام قصه متفاوت است؛ با کنار هم چیدن همهٔ این صحنه‌ها می‌توان تصویر کاملی از قصهٔ موسی علیه السلام را دریافت کرد. اما خداوند حکیم در هر مورد، بخشی از

قصه را می‌آورد که با موقعیت، تناسب و همخوانی داشته باشد؛ یعنی آن که شخصیت‌ها و حادثه‌ها هر یک به جای خود و در خدمت پیام اصلی قصه‌اند (حسینی، ۱۳۸۰: ۳۴).

۲. گفت‌وگو

قرآن، شیوه‌ای واحد را در ساخت گفت‌وگوی قصه‌های خود انتخاب نکرده، بلکه گفت‌وگو را بر حسب مقتضای حال و مقام به رنگ‌های مختلف آراسته و خصوصیات زمانی، مکانی، شرایط محیطی و عوامل درونی را به روشنی در آن گنجانده است. بر این اساس در قرآن، اسلوب‌های گوناگونی از گفت‌وگو به کار گرفته شده است. مثلاً از لحاظ کوتاهی یا بلندی، اشاره‌ورزی یا صریح‌گویی، اجمال یا شرح جزئیات و... همه گفت‌وگوها همسان نیستند؛ گاه واقعه مختصر است و گفت‌وگو بلند، گاه واقعه مفصل است و گفت‌وگو کوتاه، گاهی همان گفت‌وگوی بلند تنها تصویری از یک وجه را ترسیم می‌کند و گاهی همین گفت‌وگوی کوتاه همه صورت‌های واقعه را بازگو می‌کند. از جمله این مواقف، ماجرای میان موسی (علیه السلام) و دختران مرد صالح است:

﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْتَقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ ۚ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا ۚ قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصَدَرَ الرِّعَاءُ ۖ وَأُبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴿٢٣﴾
فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿٢٤﴾ (القصص/ ۲۳-۲۴)

«و چون به آب مدین رسید، گروهی از مردم را بر آن یافت که [دام‌های خود را] آب می‌دادند و پشت‌سرشان دو زن را یافت که [گوسفندان خود را] دور می‌کردند، [موسی] گفت منظورتان [از این کار] چیست؟، گفتند [ما به گوسفندان خود] آب نمی‌دهیم تا شبانان [همگی گوسفندانشان را] برگردانند و پدر ما پیری سالخورده است. پس برای آن دو [گوسفندان را] آب داد، آنگاه به سوی سایه برگشت و گفت پروردگارا! من به هر خیری که به سویم بفرستی، سخت نیازمندم.»

تفصیل جواب دختران برای آشکارشدن واقعیت امر، لازم به نظر می‌رسد؛ چراکه حضرت موسی (علیه السلام) با دیدن دختران که دور از چاه ایستاده بودند، چندین احتمال به ذهنش خطور می‌کند؛ مثلاً اینکه حیا باعث این کار شده و یا...؛ اما زمانی که فهمید پدر آنها پیر است، واقعیت امر برایش روشن شد و وی را بر انجام کار به صورت شایسته، توانا ساخت.

خلاصه اینکه در گفت‌وگوها، ویژگی‌های افراد روشن می‌شود، نهفته‌های درونی آنها و جایگاه فکری‌شان در جدال‌های زبانی با دیگران آشکار می‌گردد.

۳. پی‌رنگ

پی‌رنگ، مرکب از دو کلمهٔ پی + رنگ است؛ پی به معنای شالوده و بنیاد است و رنگ به معنای طرح و نقش. بنابراین پی‌رنگ به معنای پایه و بنیاد طرح است (میرصادقی، ۱۳۶۷: ۱۴۹). حسینعلی جعفری در تعریف پی‌رنگ داستان می‌آورد: «طرح داستان، شرح خلاصه و موجز وقایعی است که برای اشخاص داستان اتفاق می‌افتد. به عبارت دیگر، حلقه‌های پیوستهٔ سلسله حوادثی است که نویسنده انتخاب می‌کند و با یاری آن خواننده را به جایی که می‌خواهد، می‌برد» (جعفری، ۱۳۷۶: ۸۲).

میان حوادث و صحنه‌های مختلف قصص قرآن، ارتباط محکم و زنده‌ای وجود دارد که این ارتباط به سبب برخوردار بودن داستان از طرح (پی‌رنگ) و بافت است، به‌طوری‌که اجزای قصه در راستای تأمین هدف فکری واحدی هستند. به‌علاوه، ساختار هندسی قصه‌های قرآن مجید به‌گونه‌ای است که می‌توان صحنه‌های مختلف آن را از یکدیگر تشخیص داد (همان).

برای نمونه، با بررسی چارچوب اساسی ساختار داستان حضرت یوسف (علیه السلام) درمی‌یابیم که این داستان با رخ دادن حادثه‌ای پس از حادثه‌ای دیگر، بی‌آنکه تسلسل منطقی حوادث قطع شود، پیش می‌رود. قصه با رؤیای یوسف (علیه السلام) شروع می‌شود، یعقوب (علیه السلام) به وی توصیه می‌کند تا رؤیایش را برای برادرانش بازگو نکند و پس از آن، حوادث بر اساس تسلسل زمانی رخ می‌دهند، تا اینکه داستان با آمدن برادران به همراه پدر و مادر به نزد یوسف (علیه السلام) به پایان می‌رسد.

۴. زمان

زمان در قصه، نقشی اساسی و شگرف دارد. قصه‌ای موفق است که با دقت و ظرافت و به تناسب فضا و سبک، از عنصر زمان بهره‌گیرد. زمان باعث فراهم‌آوردن حوادث و نظم خطوط آن می‌شود.

حضور زمان در قصص قرآن، حضوری زنده، معنادار و آگاهانه است. چنانچه گاهی

اوقات عناصر زمانی همچون: «ضحی، بیاتاً، مشرقین، مصبحین، لیلاً، عشاء، غداً، بضع سنین، مائة عام، ثلاث مائة سنین و ازدادوا تسعاً، ألف سنة إلا خمسين عاماً و...» را می‌یابیم که آوردن نام آنها در داستان، دارای معنا و مفهوم خاصی است؛ مثلاً زمانی که برادران یوسف (علیه السلام) وی را در چاه می‌اندازند، خودشان می‌دانند که نشانه‌های دروغ و نیرنگ در چهره‌شان آشکار است؛ از این رو، شب هنگام نزد یعقوب (علیه السلام) می‌روند تا از تاریکی شب برای توجیه عمل شوم خود استفاده کنند. بنابراین زمان مناسب (عشاء)، برای بازگفتن خبر به پدر، در پیش‌بردن حرکت قصه‌نقشی اساسی دارد و قرآن نیز بر این عنصر زمان تأکید می‌کند:

﴿وَجَاؤُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ﴾ (یوسف/۱۶)

«و شامگاهان، گریان نزد پدر خود [باز] آمدند.»

در همین قصه، مدت زمان زندانی‌شدن یوسف (علیه السلام) مشخص نیست؛ بلکه تنها اشاره‌ای به درازای آن می‌شود؛ زیرا آنچه در روند قصه نقش دارد، همین است که یوسف (علیه السلام) اگرچه چند سال را در زندان گذراند، این حبس چندین‌ساله، اراده پولادین وی را سست نکرد و هرگز تن به آلودگی نداد و از دعوت الهی خود دست نکشید:

﴿... فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾ (یوسف/۴۲)

«... در نتیجه چند سالی در زندان ماند.»

۵. مکان

مکان همانند ظرفی است که حوادث داستان در آن جای می‌گیرند؛ به عبارت دیگر مکان، ظرف و جایگاه وقوع حوادث و وقایعی است که زمان، حامل آن است. همان‌گونه که زمان در قصه‌نقشی اساسی دارد، مکان نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، اما نقش مکان به اندازه اهمیت و تأثیر نقش زمان نیست.

از آنجا که غالباً مکان رویدادها در ابلاغ پیام داستان اهمیت ویژه‌ای ندارد، اصولاً قرآن از مکان قصه یاد نمی‌کند. مگر در جایی که مکان نقش خاصی در سیر حوادث و اهداف داستان داشته باشد؛ مانند: «مدین، طور، مصر، أحقاف، الجودی، طور سینین و...».

یکی از نمونه‌های بارز تأثیر مکان، قصه (اسراء) است؛ «مسجد الحرام» و

«مسجدالاقصی» و فاصله میان این دو مکان مقدس به همراه عنصر زمانی (شب) بیانگر حدود این قصه‌اند و بدون آنها داستان معراج در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (الاسراء / ۱)

«منزه است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی که پیرامون آن را برکت داده‌ایم سیر داد تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم، که او همان شنوای بیناست.»

اما در قصه اصحاب کهف، مکان در آن نقشی ندارد و از آن نامی به میان نمی‌آید. معلوم نیست که قصه در کدام شهر رخ داده است، ولی از مکان‌هایی خاص مانند غار و مطلق شهر سخن به میان می‌آید؛ چراکه همین مکان‌ها در انتقال روح قصه و وضع فکری و روحی قهرمانان آن مؤثرند:

﴿إِذْ أَوْى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا﴾ (الكهف / ۱۰)

«آنگاه که جوانان به سوی غار پناه جستند و گفتند: پروردگاری ما! از جانب خود به ما رحمتی بخش و کار ما را برای ما به سامان رسان.»

﴿فَاتَّبَعُوا أَمْرَكُمْ بَوْرَقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ﴾ (همان / ۱۹)

«اینک یکی از خودتان را با این پول خود، به شهر بفرستید.»

در قرآن به مکان‌هایی مقدس بر می‌خوریم که بدان‌ها سوگند یاد شده است. این مکان‌ها که مکان‌هایی واقعی‌اند، مأمین پیامبران بزرگ علیهم‌السلام بوده و از جهتی سرنوشت برخی از افراد جهان را تعیین کرده است؛ همانند شهر مکه در سوره «تین» و «بلد» و کوه طور در سوره «بلد» (حری، ۱۳۸۸: ۱۲).

در هر حال قرآن کریم از عنصر زمان و مکان - مانند سایر عناصر - برای هدایت و حکمت مورد نظر خود استفاده نموده است. به عبارتی دیگر، کاربرد آنها در پرتو اهداف دینی و تربیتی قرآن کریم است.

نتیجه

زیبایی‌شناسی که در زبان عربی از آن به عنوان «علم الجمال» یا «جمالیات» یاد

می‌شود، دانشی است که برای ارزشیابی آثار هنری به کار می‌رود. زیبایی‌شناسی قصص قرآن نیز به معنای شناسایی بخشی از جمال و هنر بیان قرآن کریم است. قصه در لغت به معنای «دنبال کردن و تعقیب اثر و امر» و در مفهوم اصطلاحی نیز نزدیک به معنای لغوی به کار رفته است. قصه در قرآن، مفهوم خاص خود را دارد. قصه‌های واقعی قرآن که اهدافی دینی - تربیتی دارند، با قالبی هنری، اسلوبی بلاغی و تصاویری زنده نقل شده‌اند. شیوه روایت قصه در قرآن متفاوت است؛ به عنوان نمونه گاهی قبل از شروع متن اصلی داستان، چکیده و هدف اصلی قصه در عبارات کوتاهی می‌آید؛ مانند آیات ۱۰ تا ۲۰ سوره «اعراف» درباره داستان آفرینش. و گاهی نیز ابتدا داستان اصلی آورده می‌شود، سپس خلاصه و نتیجه آن بیان می‌گردد همچون آیه ۵۹ «آل عمران».

عناصر قصص قرآن کریم با توجه به اهداف قصص در مواضع مختلف به کار گرفته شده‌اند؛ چنانکه در قصه‌هایی که هدف اصلی، انذار است، حادثه، عنصر برجسته قصه است، در قصه‌هایی که هدف، تقویت قلب پیامبر ﷺ و امیددهی به مؤمنان است، عنصر برجسته قصه، شخصیت است و در جایی که هدف اصلی، دفاع از اسلام و پاسخگویی به مخالفان است، گفت‌وگو عنصر مهم را تشکیل می‌دهد.

یکی از زیبایی‌های قصص قرآن، شکسته شدن حصار زمان در آنهاست؛ به گونه‌ای که گاهی یک داستان در دل داستان دیگر آورده می‌شود، هر چند در زمان‌های مختلف روی داده‌اند. این سبک قرآن باعث می‌شود تا انسان با دقت و تمرکز بیشتری، سعی در چیدن قطعات مختلف این داستان‌ها نماید. غالباً مکان در ابلاغ پیام قصص اهمیت ویژه‌ای ندارد؛ بنابراین قرآن از مکان قصه یاد نمی‌کند مگر در جایی که مکان، نقش خاصی در سیر حوادث و اهداف قصه داشته باشد؛ همچون: «مدین، مصر، طور و...» و یا «مسجدالحرام» و «مسجدالاقصی» در قصه معراج. به طور کلی هیچ‌یک از عناصر داستانی در قرآن، مقصود بالذات نیستند، بلکه کاربرد آنها در پرتو اهداف دینی و تربیتی قرآن کریم است.

منابع

* قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.

- ابن منظور، محمدبن مکرم، (۱۹۸۸م)، *لسان العرب*، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
- الاصفهانی، راغب، (بی‌تا)، *المفردات فی غریب القرآن*، دارالمعرفة، بيروت.
- براهنی، رضا، (۱۳۶۸)، *قصه نویسی*، چاپ چهارم، نشر البرز، تهران.
- بهشتی، محمد، (۱۳۶۹)، *فرهنگ صبا*، انتشارات صبا، تهران.
- جر، خلیل، (بی‌تا)، *فرهنگ لاروس*، ترجمه: سید حمید طیبیان، امیر کبیر، تهران.
- جعفری، حسینعلی، (۱۳۷۶)، *بررسی هنری بهترین قصه قرآن*، چاپ اول، حوزه هنری، تهران.
- حرّی، ابوالفضل، (۱۳۸۸)، *سنخ‌شناسی و وجوه تمایز قصص قرآنی*، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، سال سوم، شماره ۱۵، صص ۱-۲۸.
- حسینی، سید ابوالقاسم، (۱۳۸۰)، *نقش شخصیت در قصه‌های قرآن*، نشریه فرهنگ جهاد، سال ششم، شماره ۴، صص ۲۶-۳۹.
- الخطیب، عبدالکریم، (۱۳۹۵ق)، *القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه*، چاپ دوم، دارالمعرفة للطباعة و النشر، بيروت.
- خلفاالله، محمد احمد، (۱۹۶۵م)، *الفن القصصی فی القرآن الکریم*، مکتبه انجلو المصریة، قاهره، مصر.
- خوری الشرتونی، سعید، (بی‌تا)، *أقرب الموارد*، مکتبه آیه الله مرعشی النجفی، قم.
- الدامغانی، حسین بن محمد، (بی‌تا)، *قاموس القرآن*، دار العلم للملایین، بيروت.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۴۱)، *لغت‌نامه*، دانشگاه تهران، تهران.
- رضا، احمد، (۱۹۶۰م)، *معجم متن اللغة*، دارمکتبه الحیاة، بيروت.
- الزبیدی، مرتضی، (بی‌تا)، *تاج العروس من جواهر القاموس*، دار صادر، بيروت.
- الزمخشری، محمود بن عمر، (بی‌تا)، *أساس البلاغة*، دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
- شاکر، عبد الحمید، (۱۴۲۱ق)، *التفضیل الجمالی*، عالم المعرفة، قاهره.
- صفی پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم، (بی‌تا)، *منتهی الأرب*، مؤسسه کربلایی محمد حسین، تهران.
- طبار، عقیف عبدالفتاح، (۱۴۰۴ق)، *مع الأنبياء فی القرآن الکریم*، الطبعة الثالثة عشرة، دارالقلم، بيروت.
- عبدربه، عبدالحافظ، (۱۹۷۲م)، *بحوث فی قصص القرآن*، دارالکتاب اللبنانی، بيروت.
- الفيومي، احمد بن محمد بن علی المقرئ، (بی‌تا)، *مصباح المنیر*، مصر.
- قطب، سید، (۱۴۰۳ق)، *التصویرالفنی فی القرآن*، چاپ هشتم، دارالشروق، بيروت، لبنان.
- قطب، سید، (۱۴۱۲ق)، *فی ظلال القرآن*، ج ۴، الطبعة السابعة عشر، دارالشروق، بيروت، لبنان.
- کانت، ایمانوئل، (۱۳۸۱)، *نقد قوه حکم*، ترجمه: عبدالکریم رشیدیان، چاپ سوم، نشرنی، تهران.
- المحامي، کامل حسن، (۱۹۷۰م)، *القرآن و القصة الحديثية*، دار البحوث العلمية، بيروت.
- معین، محمد، (۱۳۶۰)، *فرهنگ فارسی*، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران.
- ملبویی، محمدتقی، (۱۳۷۶)، *تحلیلی نواز قصص قرآن*، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران.

میرصادقی، جمال، (۱۳۶۷)، عناصر داستان نویسی، چاپ دوم، شفا، تهران.